

رساله در شرح يك فقره از دعای شعبان

السید کاظم الرشتی

النسخة العربية الأصلية



رساله در شرح يك فقره از دعای شعبان

من مصنفات

السید کاظم بن السید قاسم الحسینی الرشتی

جواهر الحكم، المجلد الثاني

شركة الغدير للطباعة والنشر المحدودة

البصرة - العراق

شهر جمادی الاولى سنة 1432 هجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

ای آنکه ز اشراق نور جمالت تمامی کاینات مستشرق و موجود و از ظهور کوکبه سلطان جلالیت جملگی ممکنات نیست و نابود ، ببرکت اسم شریف رحمن بساط انس بر کرسی عظمت در زیر سقف عرش رحمت انداختی و بقهاریت اسم الله لوی تفرد و توحید قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون افراختی ، از خلق بخلق خلق را خلق نمودی و از خود بخود پیخود با خود پیخودشان کردی ، گهی در بزم بسم الله الرحمن الرحيم از مینای قل هو الله احد باده مراد بمذاق جان ایشان رسانیدی و گاهی در تلخگاه وادی الحمد لله رب العالمین زهر هلاهل لن ترانی بایشان چشانیدی این طرفه که معنی بسم الله الرحمن الرحيم همان بعینه الحمد لله رب العالمین و مؤدای لن ترانی بحقیقت قل هو الله احد پس دامن عزت از آن بلندتر که دست این کوتاه قامتان دایره امکان بآن رسد و نظر عالی همت (خل) از آن بالاتر که باین واماندگان حسیض مذلت و خسران افتد پس ما ضعیفان از همه چاره بیچاره و این جمله بیکسان از همه دیار آواره نه در دروازه قدم راهی داریم و نه در کتم عدم قراری پس از لطف خود از دریای عدم ما را بساحل وجود رسان و از آن ساحل در دریای عدم غرق گردان الهی هب لی کمال الانقطاع الیک که در قعر آن بحر در نزد اشراف بغرق عکس جمال تو بینم (بینیم خل) و از ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک تا بالکلیه مراسم خودبینی که از لوازم دویینی است ناشی از اشتغال بمراسم اعمال و عبادات



ORIGINAL

از میان برخواسته حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور و تصل الى معدن العظمة پس از آن سر لی مع الله پدیدار آمده و مقام لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقتک آشکارا شود و تصویر ارواحنا معلقة بعز قدسک بحق آن سید و سرور که در مقام انما انا بشر مثلکم داعی هب لی کمال الانقطاع الیک ، و در مقام واصطنعتک لنفسی صاحب رتبه حجب النور ، و در وادی مثل نوره کمشکوة معدن العظمة ، و در بزم سبحان ربک رب العزة عما یصفون عز قدس ازلی و نور حجاب لم یزلی اعنی مخاطب خطاب (بخطاب خل) یا محمد (ص) فضلك على الانبياء کفضلی و انا رب العزة على کل الخلق تاج استخلصه الله فی القدم على سائر الامم بر سر ، و خلعت اقامه مقامه فی سائر عالمه فی الاداء در بر ، و در خلوتخانه لی مع الله وقت راهیاب ، و بر بساط انا هو و هو انا تکیه زن ، و از شراب الا انه هو هو و انا انا سرخوش ، و از کاس یا علی ماعرف الله الا انا و انت بیهوش ، و بشرافت مقام و نبالت محل ماعرفناک حق معرفتک مشرف و کامیاب ، اللهم صل علیه و آله الذین بعشر سبعهم ظهر الوجود فامتاز الشاهد من المشهود و العابد من المعبود و المفقود من الموجود و العاد من الملعود

اما بعد چنین گوید ذره بمقدار و حقیر خاکسار محمد کاظم بن محمد قاسم الحسینی الرشتی که یکی از صاحبان روان روشن ضمیر که تاج افتخار الفقر نفیری در رتبه ثانی از خزانه دار حضرت مالک الملوك برای تارکش (تارک مبارکش خل) نازل ، و طغرای غرای من طلب و جد وجد بنام نامیش از دیوان مصدر قضا و قدر صادر ، یکه تاز میدان طلب شهسوار معرکه ادب بلغه الله ما یتناه و جعل آخرته خیرا من اولاه و اخذه بهواه الی رضاه این سرگشته وادی محرومی و وامانده مرحله دوری و مهجوری را بدان امر فرمودند که بعضی از نکات دقیقه و لطایف انیقه از اسرار علم حقیقت که در فقرات شریفه الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصویر ارواحنا معلقة بعز قدسک از دعای هر روزه ماه مبارک شعبان که مأثور از مولای (جناب مولای متقیان خل) امیر مؤمنان علیه و علی اخیه و زوجته (زوجته و اولاده خل) آلف التحیه (التحیه و الثناء خل) و السلام میباشد بمعرض اظهار آورده نقاب خفاء از چهره مقصود بردارم هر چند این بی بضاعت را آن سباحت که در این بحر غطمطم و یم متلاطم که بیشمار کشتیهای مستحکم را بساحل عدم رسانیده غواصی ثنایم (ثنائیم خل) نیست و آن (این خل) جرأت و جلادت که در این میدان پر فتنه و آشوب که بسیار از نامور پهلوانان را بخاک مذلت و هلاک افکنده قدم پیش گذاشته ثمنای افراشتن (برافراشتن خل) لوی نصر کنم نه لکن چون لطف حق مدد فرماید پشه پیل را از پا درآورد و چون نگاه و التفاتش باشد مورچه حکم و داد و مرحله اتحاد را تعلیم سلیمان علیه السلام نماید لانه سبحانه لا یتعاضمه شیء و لا یعجز عن شیء یجری فعله کیف یشاء بما یشاء لمن یشاء فی من یشاء انه علی کل شیء قدير

لهذا بلطف الهی واثق و از باطن فیض موطن آن رهنورد طریق معرفت سلمه الله تعالی مستمد پس امر ایشان را ممتثل شده بمنصبه عرض میرساند که حضرت احدیت چون جهانیان را در عالم اسرار که برترین مقام حجاب واحدیت است نگاه داشته پس بمانند سوراخ سوزنی از نور عظمت که از آفتاب کلمه مبارکه کن که در (کن در خل) تلاؤ و لمعان درآمده برای ایشان پدیدار نمود پس جملگی خلاق از شدت تابش آن نور و قوت اشراق آن ظهور متلاشی و مضمحل گشته نه از ایشان به پیش ایشان خبری و نه از دیار ایشان در نزد همگان اثری و همان سر اول چون در آخر بجناب نبوت مآب موسی کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام ظاهر شد نتیجه فک الجبل و خر موسی صعبا پدیدار شد و آن نور ظهور ایزد تعالی است نه ذاتش و آیت و صفت اوست نه کنه (کنهش خل) و حقیقتش تابش جمال اوست نه عین حضرتش حامل اثر جلال اوست نه ذات هویتش ، نه چنانست که جمعی از خام طبیعتان و برخی از پست فطرتان که

بدون خضر راه طریقت و بی مشعل پرنور شریعت و حقیقت در این مرحله قدم گذاشته و در این طریقه رهنوردی آغاز نموده‌اند (نموده خل) پس در چاه طبیعت نگون و در قعر بحر هیولی و ماده جسمانیه غرق و ناچیز و نابود چنان پنداشته (پنداشتند خل) که حضرت ایزد متعال همچو دریا در موج و هر موجی منشأ تعینی و بهر تعینی مبدء ظهور خلقی پس تمامی موجودات حدود ذات حضرت مقدس ایزدی میباشند و آن حضرت عین وجود است و صرف شهود و موجودیت موجودات بحدود و مشخصات آن وجود (مشخصات از وجود خل) است چنانچه یکی از ایشان گفته در بعضی از کلمات خود ما لفظه : دریا نفس زند بخارش گویند چون متراکم شود ابرش خوانند و چون فرو چکد بارانش نام نهند و چون جمع شود سیلش گویند (خوانند خل) و چون بدریا پیوندد همان دریا بود ،

البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج وانهار

لا یحجبک اشکال تشکلهما عن تشکل فیها و هی استار

و دیگری گفته از ایشان :

و ما الخلق فی التمثال الا کتلجة و انت لها الماء الذی هو نابع

و لکن یذوب الثلج یرفع حکمه و یوضع حکم الماء و الامر واقع

و ایضا گفته‌اند (گفته خل) :

گاه خورشیدی و گاه دریا شوی گاه کوه قاف و گاه عنقا شوی

از تو ای بی نقش با چندین صور هم منزله هم مشبه خیره‌سر

و چون نیک در مقام این اشخاص بنگری بینی که در رتبه (تیه خل) طبیعت واقف و در لجه هیولی سابج حق را سبحانه چون ماده پنداشتند که قابل هر صورتی و مهیا و مستعد هر تعینی اگر چه از اطلاق لفظ ماده تحاشی کنند و او را بر آن حضرت جایز و روا ندارند و لیکن این تحاشی لفظی است و اثبات معنوی چه تعین بحدود مختلفه لازم دارد انفعال متعین را و اینکه آن متعین محل این (آن خل) تعینات باشد و اینکه او را نسبتی اجمالی ذکری باشد با جمیع این صور و حدود و هیئات و آن لازم دارد تکثر را در ذات چه جهات نسبت مختلف (مختلفه خل) و انحاء روابط متعدد و اینکه او را دو حالت (اینکه دو حالت او را خل) حاصل شود یکی قبل التعین دوم بعده هر چند بلا مهلة و فاصله زمانی باشد و اینکه منقسم باقسام و متجزی باجزاء شود بعد (و بعد خل) از عروض عوارض و لحوق تعینات و اینکه لاحق شود او را نقایص بواسطه آن تعین و آن با کمال مطلق منافی است و مانند مذکورات از قبایح بسیار است و ذکر تفصیل احوال هر یک مؤدی بتطویل است و برای عاقل اشاره کافیت

و جمعی دیگر از قبایح این مذهب اغماض نتوانستند کرد لاجرم این (آن خل) سخن را باطل انگاشته بر آن رفتند که وجود منبسط که آن متعین باطوار و محدود بحدود میشود آن وجود مطلق است و از آن گاهی تعبیر بوجود منبسط و حق مخلوق به و حقیقت محمدیه (محمدیه «ص» خل) و عقل کلی و قلم اعلی میکنند و میگویند که این با واجب واجب

است و با ممکن ممکن و با حادث حادث و با قدیم قدیم و با موجود موجود و با معدوم معدوم و با شئی شئی و با لاشئ لاشئ و همان را وجود لا بشرط میدانند که چون بشرط لا مقید شود وجود واجبست و وجود حق و چون بشرط شئی (شئی مقید شود خل) قید پذیرد وجود مقید است و وجود حادث و خود وجود منبسط که با واجب واجبست و با حادث حادث و این مذهب بحقیقت اسخف است از مذهب سابق و این قول افسد از قول اول است چه وجود تحقق و هستی است و عدم بی تحقق و نیستی و حادث مخلوق بودن ذاتیست و قدیم مخلوق نبودن ذاتی است چون (و چون خل) عاقل روا دارد که اثبات کند تحقق و عدمش و هستی و نیستی و مخلوق و غیر مخلوق هر یک چیز بحسب عوارض و هرگاه بصیرتی باشد بیند که لحوق عوارض سبب زیادتى وجود شئی میشود نه معدومیت لاسیما واجب را سبحانه یک قسمی از این وجود گرفتن و فردی از افرادش شمردن تا (با خل) واجب یعنی وجود حق و وجود مقید دو (و خل) فردی از وی باشند پس هر دو قسم و ضد یکدیگر باشند و حق سبحانه و تعالی را ضد (ضدی خل) نباشد وانگهی ممکن و حادث که اثر فعل اوست و گرنه (هرگز خل) ضدی از ضدی صادر نشود و ضدی اثر ضد دیگر نگردد زیرا که ضدان متقابلان باشند در قوت و نشاط و اقتدار با لزوم ترکیب حق تعالی از آن وجود منبسط با آن قید چه اگر آن وجود منبسط معتبر در وجود حق نبود قول باینکه او با واجب واجبست و با ممکن ممکن غلط و بی فایده خواهد بود و تقیید واجب سبحانه و تعالی را بوجود حق یعنی وجود لا بشرط عبث و بیجا خواهد بود کاش این را ملتزم بشوند (نشوند خل) و این عار را بر خود گذارند و اعتقاد بآنچه مذکور شد از ایشان نکنند چه آن عاری است اقبح از این عار و شناری است اشنع از این شنار لاسیما از آن تعبیر بعقل و قلم کردن چه قلم یکی از تعینات مداد است و عقل شأنی از شئون عاقل و این مقامات قیود است و مراتب حدود سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا

عزیز (ای عزیز خل) من هرگز از این طایفه میشومه اعنی صوفیه چشم داشت (چشم داشت حق خل) مباش و هرگز از طریق سلوک ایشان ترقی بسوی عالم قدس را مطلب که سیر ایشان معکوس و قوس صعود ایشان در نزول زیرا که این مقامی است بس عظیم و خطبی است بس جسیم و امریست بس هایل و غرقابی است بسی متلاطم از این گرداب جز بسفینه آل محمد سلام الله علیهم امید نجاتی نیست و از این ظلمتکده جز بنور هدایت ایشان علیهم السلام بجاده خلاصی رسیدن میسر نی و در این موضع ابکار اسرار نیست در (و در خل) حجرات اختفا مصون و مستور که جز باذن ایشان برقع از جمال باکمال خود که خورشید جهانتاب ذره از نور جمال یکی از آنهاست نگشاید (نگشاید و خل) هرگاه طمع آن دیار و توقع مشاهده آن دیدار داری بجانب من گوش فرا دار و بهمراهی من قطع این فیافی را عازم و مصمم باش چه من سگ آن کویم و در آن چمن که بهشت از آن انجمن است آرمیده ام هر چند گویند :

و کل یدعی وصلا بلیل و لیل لا تقر (لم تقر خل) لهم بذاکا

لیکن (لیکن من خل) در جواب میگویم :

اذا انجست دموع فی حدود تبین من بکی من تباکا

کل من یدعی بما لیس فیہ کذبته شواهد الامتحان

بدانکه حضرت مقدس احدیت تجلی فرمود و آن تجلی نور ظهور متجلی (و آن تجلی نور متجلی است خل) و اثر فعل آنست و آن تجلی نورست محض و ظهورست صرف از جمیع لواحق و عوارض و حدود و اضافات و مشخصات و لوازم و شرایط و اطوار تعینات منزله و بری و آن جهت معرفت الهی و مشاهده ظهور جمال ازلی و اشاره باین (بسوی این خل) مقام است کلام امیرالمؤمنین علیه السلام لا تحیط به الاوهام بل تجلی لها بها و بها امتنع منها (منها و الیها حاکمها خل) و اینست آن آیتی که حق تعالی در آفاق و انفس بخلق نمود چنانچه فرموده سزیهیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و همین است مقامی که جناب صاحب الزمان (ع) اشاره بآن فرموده در دعای رجب : و مقاماتک و علاماتک الی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک ، چه آن تجلی صفت متجلی است و در صفت نیست جز حکایت موصوف پس فرق میانه صفت و موصوف در (و در خل) تعریف و تعرف و معرفت نیست چه هر که صفت را شناخت شناسائی موصوف او را حاصل شد چنانکه هر که (هر کس که خل) قائم را شناخت زید را دانست (دانسته خل) با اینکه قائم و قاعد و مضطجع صفات زید و دال بر زید میباشند (میباشد خل) من حیث انها صفة لا من حیث اقترانها بالامور المختصة و الاحوال المشخصة و آن تجلی همان نفسی است که معرفتش عین معرفت رب است چنانچه در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام واقع است من عرف نفسه فقد عرف ربه و در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله واقع است : اعرفکم بنفسه اعرفکم بریه ، و اشاره بتقدس و تنزه او از جمیع حدود و کثرات و لوازم انیات است قول امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث کبیر : محو الموهوم و صحو المعلوم و هتک الستر لغلبة السر ، و اشاره بحدوث این مرتبه و مخلوقیت این مقامست قوله علیه السلام : نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره ، یعنی آن حقیقت که از آن تعبیر بمعلوم شده (شد خل) که ظهورش در نزد حجب (هتک حجب خل) و استار که سبجات مراد از آنست آن نورست که از صبح ازل اشراق نموده و بر هر کس ظاهر (اشراق نموده و پر ظاهر خل) و معلومست که صبح ازل (صبح اثر خل) شمس است و آن نور که اثر صبح است پس آن نور اثر اثر خواهد بود و این حدوث صریح است لکن با وجود حدوث صفت ایزد تعالی است که چون سالک در آن مقام واقف شود جمیع عوالم امکان در نزدش ناچیز و نابود گردد در اول نظر قیومیتی در آن (قیومیتی در او خل) مشاهده کند که جمله کائنات (کائنات را خل) باو قائم بیند و در آخر نظر جز مشاهده ازل (جمال ازل خل) ظاهر برای خود در عالم بیخودی چیزی نبیند در آن هنگام نه طالب بیند نه (و نه خل) مطلوب نه شاهد نه (و نه خل) مشهود بلکه وجود بسیطی که شایبه کثرت بخوی از انحاء در او نباشد (نباشد بلکه کثرت بیادش نیاید خل) و بلکه وحدت را نیز فراموش کند در آن حال نه صفتی بیند نه موصوف نه ظهوری نه مظهر از همه عالم امتیاز برخواسته و طی بساط تمایز گردیده بلی چون در عالم صحو آید و مقام امتیاز را ادراک کند بایست بداند که آن مقام مقام صفت بود نه مقام موصوف و آن مشهود وجه بود نه ذو الوجه و آن اسم بود نه مسمی و چون مقام اعلی از آن مقام برایش ظاهر و هویدا گردد بیند که مقام اول که او را عین توحید و رکن تجید و تقدیس میدانست مقام خلق است و حضرت ایزد تعالی از آن وصف منزله و از آن توحید مبرا و بر این قیاس سالک را مقام وقوف نیست و اتصال بذات اقدس تبارک و تعالی ممکن فی و فیض و محبت او سبحانه را پایانی نیست پس پیوسته از بحر فیض باران تجلی از بحر مشاهد بر سالک بارد و پیوسته در ترقی است در (و در خل) کل احوال در دنیا و آخرت و مراتب بهشت و مقامات رضوان هر چه (هر چند خل) ترقی او را بیشتر مشاهده جمال او را بیشتر و ظهور حق را از مرتبه خود بیشتر بیند کما فی الدعاء تدلج بین یدی المدلج من خلقک ، نظر کن در اعداد و بنگر که اعداد را هر (در هر خل) مقامی و مرتبه که حاصل شود بواحد نرسند (نرسد خل) و واحد بر ایشان مقدم است چون آن واحد را با این مرتبه ضم کنند مرتبه دیگر

حاصل (حادث خل) شود باز واحد را مقدم بر آن مرتبه مشاهده کنند و الی ما لا نهاية له اعداد مراتب حاصل کند باز بواحد نرسد و واحد مثال ظهور حضرت ایزد تعالی است نه ذاتش بالجمله سخن در این مقام طولانیست و بگفت در نباید لکن آنچه باو اشاره شده کافیهست هر صاحب فطانت و زیرکی را و صوفیه چون این مقام را مشاهده کردند و این رتبه را بنظر آوردند و این وحدت را دیدند حکم کردند که همین ذات باری سبحانه و تعالی است سبحانه و تعالی عما یقولون و عما یصفون علوا کبیرا و بالجمله آن تجلی دلیل عدم استقلال بل عدم تحقق بل عدم وجود خلق است و آن تجلی دیده‌ایست که خود برای شناختن خود بخلاق کرامت فرموده (فرمود خل) و اشاره باین است قول شاعر :

تا کنم (کند خل) شق دیده (پرده خل) پندار را هم بچشم یار بینم (بیند خل) یار را

و قوله علیه السلام اعرفوا الله بالله یا من دل علی ذاته بذاته ، پس حق تعالی خود خود را دید و ظهور خویش خویش را مشاهده کرد قال امیرالمؤمنین علیه السلام : انما تحد الادوات انفسها و تشير الآلات الی نظایرها ، و این تجلی همان (همان ربوبیت است خل) ربوبیت صفتی است که عین کینونت (عکس کینونیت خل) و حقیقت اهل عبودیت است چنانچه مولینا الصادق علیه السلام اشاره بآن فرموده که : العبودیة جوهره کنهها الربوبیة فما فقد فی العبودیة وجد فی الربوبیة و ما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة ، قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و این تجلی همان مثالی است که در هویت کاینات القا فرموده چنانکه جناب ولایت مآب فرموده : تجلی لها فاشرقت (و اشرقت خل) و طالعتها فتلاأت فالقی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله ، و این مثال صفت ظهور و مثال تجلی نور چون بر این مثال وارد شوند و بر سرش واقف گردند کل عالم و عالمیان و جهان و جهانیان را نیست و نابود مشاهده نمایند (نماید خل) بلکه چیزی جز دوست نبیند لایسمع فیهِ صوت الا صوتك و لایری فیهِ نور الا نورك چه اگر جز او چیز نیست او (پس او خل) نیست بودن او تعالی دلیل است که جز او چیزی نیست و لا حول و لا قوة الا بالله پس چون حق تعالی تجلی فرمود در عالم قدس در آن تجلی دو جهت بظهور پیوست یکی جهت فاعل و دیگری جهت قابل چون این دو بیکدیگر نظر کردند از آن چهار اثر (امر خل) ظاهر شد و طبایع اربع که عبارت از آتش و باد و آب و خاک باشد اشاره بنظر آن دو جهت است بعضی با بعضی چه از جهت فاعل نار حادث شد یعنی حرارت و ییوست و از جهت قابل خاک و آن (از آن خل) برودت و ییوست از نظر فاعل بقابل باد و آن حرارت فاعل و رطوبت اتصال بقابل و از نظر قابل بفاعل آب و آن برودت قابل و رطوبت اتصال بفاعل چون این چهار بعضی در دیگری نظر کردند کثرات حاصل شد و اول تالیف این نظرات بی شک بطریق بساطت و وحدت و اجمال خواهد بود و ترکیب و تالیف دوم کثرت (کثرات خل) زیاد شده وحدت در حجاب خفا مخفی ماند پس عالم ثانی که حاصل از ترکیب ثانی است اکثف و اغلظ از عالم اول خواهد بود پس در بدو ظهور کثرات حجب اسماء حسنی و صفات علیا پدید شد (شود خل) اول اسمی که در حجاب هویت که اعلی حجب است پدیدار شود اسم علی عظیم خواهد بود و در کلام حضرت امام همام علی بن موسی الرضا جعلنی الله فداه اشاره بآن شده حیث قال علیه السلام : اول ما اختار لنفسه العلی العظیم لانه (العظیم الله خل) علی علی کل شیء فاسمه العلی و معناه الله و آن اول مقام هویت است و در این حجاب مقامات بسیار است و مراتب بیشمار پس از حجاب اسماء حجاب معانی است یعنی ظهورات و مظاهر اسماء و در آن حجب بسیار است اول آنها حجاب الوهیت است و در تحت هیمنه اسم الله که مقام احاطه و استیلاء بر جمیع اسماء مقدسه است و اسماء را احاطه و استیلاء بجمیع مخلوقات است چه هر خلقی از مخلوقات بقیومیت (بقیومیت خل) اسمی از اسماء حسنی موجود و متقوم و جمیع اسماء باسم الله متحقق و ثابت و دائم و باقی پس از آن حجاب واحدیت است و مقام ظهور اعیان ثابته و تاثیر فیض

اقدس در اعیان ثابتة خلقیه در مراتب امکان نه اعیان ثابتة در ازل چنانچه بعضی از اشباه انسان پنداشته‌اند پس از آن حجاب رحمانیت (رحمانیت است خل) و آن مقام استواء بر عرش و اعطاء کل ذی حق حق و السوق الی کل مخلوق رزقه پس از آن حجاب قدس و جلال و مقام تنزیه حق تعالی از حدود امکانیه و روابط خلقیه و آن مبدء کلمه مبارکه سبحان الله پس حجاب عظمت و ظهور قهاریت و استیلاء و جبروت بر کل ذرات کائنات و حقائق موجودات پس از آن حجاب کبریا و آن مقام احتقار و تذلل موجودات برای حضرت ایزد متعال و بزرگی و علو از جمیع صفات و حیثیات و اعتبارات و جهانیان را در هر حجابی مکی است بلکه بحسب اختلاف مقامات هریک را در هر مقامی وقوف (وقوفی خل) است بلی در نزد ظهور اسم مبارک الله کل مقامات و مواقف بیک مقام و موقف جمع (راجع خل) شوند و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا پس از حجب معانی حجب انوار است و آن چند حجاب است اول حجاب در ایض و از آن در اخبار بنور ایض تعبیر شده دوم حجاب عقیق اصفر سیم حجاب زمرد سبز چهارم یاقوت پنجم حجاب الماس ششم حجاب زبرجد هفتم حجاب ذهب هشتم حجاب فضه و هریک از جهانیان را در هر حجابی از این حجب مقام است و همگی این حجب را قطع نموده‌اند و در هر حجابی ایشان را لباسی است و بعبارة آخری بدنی و شبخی است مناسب آن حجاب و از سنخ آن چون در هریک از این حجب باشد (حجاب باشند خل) بچشم آن حجاب اهل آن حجاب بیند و بگوشش اصوات آنها شنود و بلغاتش کلام آنها را فهمد و مختلف میشود آن (آن ابصار خل) بحسب اختلاف حجب در غلظت و رقت و صفا و کدورت لکن همگی در مقام بدو ایجاد در کمال نور و صفا و لمعان و ضیاء و برای هریک از این حجب ظلی و عکسی است در اسفل السافلین مراتب کینونات غضب و هر حجابی از آنها بانی است از ابواب شرور و معاصی و انسان در میانه این دو حجاب واقف و بر احوال هر دو ناظر او را دو دیده و دو گوش است یکی بطرف علین نظر کند و بدیگری بجانب سجین نگرد پس گاهی شقاوت او را غالب آمده بجملگی در حجب سفلیه باطله مأوی کند و هرگز از آن میل بمشاهده حجب علویه ننماید و گاهی توفیق رفیقش گشته بجانب علین ناظر و بجملگی بسوی آن طرف مایل و هیچ رغبت بمشاهده حجب سفلیه ننماید و ایشانند اولیاء الله و گاهی نه بالکلیه بجانب سجین و نه بجملگی بسمت علین ناظر بلکه گاهی نظر بسجین و گاهی نظر بعلین نماید این است که صافش با کدرش مخلوط و نورش با ظلمتش ممزوج و حقش از باطلش غیر ممتاز و دل افسرده‌اش دایم در سوز و گداز و مقامش مقام نفس ملهمه و لواحه او را دو طبیعت و دو فطرت حاصل یکی فطرت حق که بآن میل بحق میکند و آن را طالب است و اتصال بسویش را راغب (راغبست خل) دوم فطرت باطل که بآن از معصیت لذت میبرد و چون غافل شود بسوی گناه رغبت کند لکن فطرت حقش اقوی چون گاهی از او صادر شود همیشه پشیمان و پیوسته از عقاب و شامت آن خائف و هراسان و لیکن چون نظر در این مقام سفلی انداخته و متابعت هوی کرده از معاینه انوار محروم و از مشاهده اسرار مهجور بلی کسی که پاس حرمت محبوب را نگه ندارد با محبوب در خلوتخانه انس راه نیابد و شخصی که در محبت راسخ و ثابت قدم نباشد بدوام مشاهده جمال محبوب سرافراز نگردد چگونه در محبت صادق است کسی که بجز محبوب بیند و چون در مهرش صاحب وفاست که بجز کلامش شنود و چون ادعاء محبت کند و از دشمنان و مبغضان بظاهر اعتقاد بیزار بصحبت ظاهر وصال مستعد و بشرف ملاقات جمال در بعضی از اوقات او را مشرف سازند و این چاره درد دردمند و اطفای حرارت تشنه‌کام مستمند نماید لاجرم چون التفات بعالم قدس نماید و ظهور آن عوالم با کمال وسعت و فسحت مشاهده کرده خود را چون کبوتر پرشکسته از طیران بجانب آن سامان محروم بیند دلش بدرد آمده و سینه‌اش از آتش آه جانکاه حسرت و ندامت آغاز اشتعال و خود را از اوج بآن دیار و استشراف بآن انوار عاجز بیند پس دست نیاز بدرگاه خداوند یگانه بی نیاز دراز و در ماه شعبان که ماه (که ثانی ماه مبارک خل) رمضان پس مقدمه آن است بآن جناب متوسل که بلکه خود کرم

کرده و لطف فرموده این (آن خ ل) واماندگان حضيض فراق را باوج اعلاى وصال رساند و این سوختگان نایره اشتیاق را از زمزم اتصال جرعه چشانند

و اختصاص ماه شعبان برای این دعا برای آنست که آن ماه شریف اقرب ماههاست بماء (بماء مبارك خ ل) رمضان و ماه رمضان ابتدای سال است مبدء خلق عالم است و مظهر اسم احد است و اواخرش مظهر اسم الله و مقام قطع اسباب و توجه (توبه خ ل) صرف بحضرت مسبب الاسباب و قیامت در این ماه در روز جمعه واقع شود و حشر الی الله دست دهد الا الی الله تصیر الامور پس این (آن ماه خ ل) ماه وصال است و عید برای خوشنودی ظهور این اقبال است و روزه گرفتن روز که محل تجلی است و افطار شب که مقام سکون و رجوع بعد از محو مصدق مقال است و حدیث کما رفعت لهم علما در روزه روز وضعت لهم حلما در افطار شب شاهد این احوال است و سی روز دلیل بر شمول و احاطه تجلی است بر تمامی مراتب وجود در نزد اتمام قابلیات و بالجملة این (آن خ ل) ماه مبارك ماه مشاهده جمال و ادراك مقام وصال و این رتبه جز در این ماه صورت پذیر نشود و در هر وقت و در هر ماه که دست دهد در این ماه خواهد بود و باین جهت اسم رمضان برایش موضوع شده بجهت اشتقاقش از رمضاء که عبارت از شدت گرماست و باین جهت شارع قرارداد فرموده (قرار فرموده خ ل) که روز اول ماه رمضان در نهر جاری غسل کرده سی کف آب بر سر ریزند (ریزد خ ل) و اما ماه (ماه مبارك خ ل) شعبان پس آن اول دایره ایست که از نقطه ماه مبارك رمضان بامتداد و استداره آمده و آخر منزل مسافر است در نزد رجوع الی المنزل و الموطن الاصلی و اول منزل مسافر است (و اول مسافرت خ ل) در نزد مسافرت و اختیار دیار غربت و آن سبب وصول و طریق نزول است پس رفع حجب و موانع و قطع مسافت بلدان غربت در ایام مهاجرت در این ماه در کل اوقات صورت بندد چون باب المراد و حجاب محبوب و مطلوب است لاجرم سر ظهور محبوب در آن پدیدار آمده روزه ایامش از شارع (ع) مقرر بر وجه استحباب مؤکد شد و لذا قال امیرالمؤمنین علیه السلام : ما فاتنی صوم شعبان منذ سمعت منادی رسول الله صلی الله علیه و آله و لایفوتنی انشاء الله (انشاء الله تعالی خ ل) ما دمت حیا ، و عدم وجوش برای فرق میانه باب و بیت و منزل و موطن پس قیامت در ماه رمضان واقع شود و رجعت آل محمد سلام الله علیهم در ماه شعبان و قیام حضرت صاحب الزمان (صاحب الزمان روحی فداء خ ل) و عجل الله فرجه و علیه السلام در ماه رجب و این سه ماه سر جهان و جهانیانست و همیشه در عالم ظاهر و نمایان و خفایی برای ایشان نیست در حینی از احیان و آتی از اوان قال (قال الله خ ل) تعالی و ذکرهم بایام الله و سایر ماهها حجاب این سه ماه مبارك و موارد و مصادر ظهورات این اوقات شریفه میباشند چون حجاب کثرت از میان برخیزد و عالم بسر منزل وحدت نزدیک شود ماه رجب همچون ضمیر مستتر در نزد ظهور ماه شعبان و ماه رمضان غایب و ناپدید گردد و چون وحدت بسیطر شود ماه شعبان رخت از عالم ظهور بریندد و در مکن خفا و غیبت و استار مأوی سازد پس منحصر شود اوقات بماء رمضان و چون حرارت رمضاء قیامت که موجب عرق اهل محشر است و شدت تألم ایشان از شدت گرما تا ندا کنند یا ربنا اما الی الجنة او الی النار از میان برخیزد و آفتاب از سمت الرأس بجانب غروب برودت و رطوبت میل نماید پس اهل جنت را سکون حاصل و از کاس چشمه کافور سیراب شوند لیلۃ العید پدیدار شود و چون از چشمه سلسبیل باده زنجبیل نوش کرده و از جام شرابا طهورا بمذاق رسانند صبح عید سر از مکن خفا بردارد و قدم در عرصه ظهور گذارد و آن روز جمعه خواهد بود که محل انعام و احسان و جود بوصال و تکریم باقبال و آن صباح را مساء نباشد و آن روز را شب از (در خ ل) عقب نیاید تا آنکه بمقام رضوان رسند و در آن مراحل باشند (سایر باشند خ ل) پس روز (روز را خ ل) از شب نشناسند چه در آن وقت سابع لجه احدیت میباشند و رزقنا الله و

ایا کم حبه بالنبي و آله الطاهرين صلی الله علیهم اجمعین و این اسرار که در عالم اکبر باظهار آوردم حرفا بحرف در عالم انسانی (انسان خل) پدیدار است و حواله بذوق اهل ذوق و وجدان اصحاب شوق نمودم

چون این سر تو را معلوم شد خواهی دانست اختصاص این دعای مبارک را در ماه شعبان در هر روزش زیرا که این ماه مقام قطع مسافت است و استدعای آن بدانکه سفر بر چهار گونه است اول سفر من الخلق الی الحق دوم (و دوم خل) سفر فی الحق بالحق سیم (و سیم خل) سفر من الحق الی الخلق چهارم سفر فی الخلق بالخلق و دو سفر آخر مطلوب (مطلوب مسافر نیست خل) و مرغوب سالک نی چه آنچه مطلوب و مراد است همان سفر فی الحق بالحق است و وصول بمرتبه وصال و فنا در مرحله بقا و عدم در مقام وجود و مشاهده جمال محبوب و ملاحظه ظهور مطلوب و لیکن بجهت تکمیل ناقصین و ارشاد مسترشدین بجانب این دو سفر آخر مأمور شود و عود بسوی خلق برایش حاصل گردد (شود خل) با آنکه حق شناسان بالکلیه از خلق گریزانند (گریزان خل) لهذا مولینا امیرالمؤمنین علیه السلام در این فقره مبارکه اشاره بمقصود فرمودند و آنچه مراد بود با مقدماتش از حق تعالی طلب نمودند و آن دو سفر اول است

پس قوله علیه السلام : الهی هب لی کمال الانقطاع الیک اشاره بسوی (بسوی سفر خل) اول است و خلاصی از ذل خود بینی یعنی بارخدا یا بخشای مرا منتهای مرتبه رهائی از خلق و میل و اقبال بسوی خود را و این استدعا برای این (آن خل) است که خلط و لطنی که حاصل شده میانه حجب نورانیه و حجب ظلمانیه آن زایل شود و حجب ظلمانیه باهلش متصل شود چه با وجود آن نجاسات و خلط آن رذایل بجانب احدیت توجه نتوان کرد و آن خلط (خلط خل) نواقض وضو و غسل است و رهائی از این خلط بجهت توجه بجانب حضرت متعال (ایزد متعال خل) تطهیر است بمثابه وضو و غسل و نیت همان قصد قربت و توجه بآن حضرتست چون غسل کرد تمامی اعضای بدن علی اختلاف مراتبها در ظاهر و باطن پاک شد پس از تطهیر آن مراتب لایق وقوف بنماز که معراج مؤمنست میشود و آن عبارت از تصفیه آن حجب است از لوازم کثافات حجب سفلیه ظلیه پس طلب فرمود امام علیه السلام باین فقره علم شریعت را چه علم شریعت نسبت بآن حجب مانند وضو و غسل و تیمم است نسبت باین ابدان ظاهریه زیرا که حجاب فضه حجاب اعراض است از صور و اوضاع و ملاحظه قرانات و اعتبارات و حیثیات و سایر احوال و حجاب ذهب حجاب اجسام است و حجاب زبرجد حجاب اشباح و مثل نوریه است رتبه حس مشترک و حجاب الماس حجاب جوهر هباء و رتبه هیولی اولی ماده جسمانیه و حجاب یاقوت حجاب طبیعت است و مقام مزج و کسر و حجاب زمرد حجاب نفس و مقام نقش است و حجاب عقیق مقام روح است و حجاب درّ مقام عقل است و انقطاع الی الله سبحانه در حجاب اعراض تا حجاب نفس بعلم شریعت است و مواظبت اعمال صالحه با خلوص قربت برای حق تعالی چه هر عملی از اعمال همچو چراغی است که نوری زیاد کند و ظلمتی را برطرف نماید پس هر چه در مقام علی مقتضی ما قرر فی الشرع با شرط توجه و اقبال ثابت مانده راسخ شود نور ربانی در وی افزون گردد و ظلمات جهل و مقتضیات آن حجب باطله از مرآت حقیقت او زدوده شود پس چون در این کمالی حاصل نموده و ثبات و رسوخی بهم رسانیده سرّ علم طریقت پیش آید

و اشاره بسوی آن فقره ثانیه دعاست و هی قوله علیه السلام : و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک و چون ظاهر بنور شریعت مستشرق و مستنیر شده مانند نماز گزار که نخست برای نماز بدن خود را از نجاسات خبیثه پاک کرده او (پس او خل) را بطهارات (بطهارت خل) ظاهری معنوی که وضو و غسل (که غسل و وضو خل) باشد مقرون گردانید (گردانیده خل) پس نیت کرده تکبیره الاحرام گفته بصلوة که وصال حقیقی است فائز شد و (فائز شده خل)

همچنین سالک چون اولاً از معاصی کبیره و صغیره توبه نصوح نموده و از محرمات اجتناب کرده و بواجبات و مندوبات کوشیده پس ظاهر بنور ایمان مستنیر شده پس در اصلاح (اصطلاح خل) قلب کوشد که مبدء علم طریقت است و او را از خیالهای فاسد و فکرهای باطل منع فرموده از جمیع آنچه ذکر ایزد تعالی نیست کناره گیرد پس او را بتوفیق الله سبحانه بتوجه الی الله سبحانه میل داده پیوسته نظر در آثار صنع و ایجاد و مشاهده صانع و مؤثر در این آثار و ملاحظه سر وحدت را در آن اطوار نموده تا اندک اندک نشأه صهای محبت که در خم خانه دل محزون بود ظاهر شده و شیئا فشیئا در تزیید آمده تا دیده دل بهمه جهت مشغول نظر کردن بجانب صانع مطلق گردد و از تمامی آنچه منافی آن نظر است کناره گیرد و آن تمام علم طریقت است و آن علم غایتش ایصال بتوجه باطن و مراتبش (بتوجه و مراتب خل) بجانب حق بحیثی که جمیع خلق را نابود و مضمحل بیند و حق را سبحانه اظهر از هر چیزی مشاهده نماید چنانچه در کلام حضرت سیدالشهداء علیه الصلوة و السلام واقعست : *ایکون لغيرک من الظهور ما لیس لك حتی یکون هو المظهر لك متى غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متى بعدت حتی تكون الآثار هی التي توصل الیک عمیت عین لا تراك و لا تزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصیبا* ، و این گفتار نتیجه علم طریقت است و مشاهده انوار حقیقت و وصول بباب اوست و توحید اهل این مقام توحید شهودیست یعنی مشاهده حق سبحانه و تعالی در کل ذرات قبل از اشیاء و ملاحظه اشیاء به بی ملاحظگی باطل و مضمحل کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام : *ما رأیت شیئا (شیئا الا خل) و رأیت الله قبله او معه* ، و این در وقت استجاب این دعا است در ماه مبارک شعبان چو (چه خل) دیدهای دل چون متوجه حق (حق سبحانه خل) تعالی شدند سلطان وحدت کثرات را مضمحل و نابود گرداند و مذکور نشود الا بطریق فنا و بطلان چنانکه (چنانچه خل) جناب سید الساجدین علیه السلام فرموده : *و ان کل معبود مما دون عرشک الی قرار ارضیک السابعة السفلی باطل مضمحل ما خلا وجهک الکریم* ، و جمع آوردن دیدهای دل برای آن است که دل را چهار خزانه است و هر خزانه ینبوع مشعری از مشاعر و بآن چشمی پیدا شود که هر چه مانند اوست از آن بیند خزانه اولی خزانه عقل است و آن خزانه معانی و ادراک کلیات و معرفت غیوب موجوداتست بر وجه عموم و انبساط و کلیة و بآن دیده جلال و قدس ایزد متعال را مشاهده نماید و خزانه دوم خزانه روح است و آن خزانه صور رقایقه و برزخ فیما بین معانی کلیه و صور جزئیة و بآن دیده مشاهده عزت و جلالت جناب مقدس احدی نماید و خزانه سیم خزانه نفس است و آن خزانه صور مجرده است و بآن دیده مشاهده عظمت و قدرت حق تعالی نماید و خزانه چهارم خزانه حواس خمسہ ظاهریه و حواس خمسہ باطنیه است و سائر مراتب و بآن دیدها (دیده خل) مشاهده کبریاء و بزرگواری حق تعالی نماید و چون این دیدها از شوب خودبینی خلاص شده و بسبب توجه بعالم قدس نورانیت حاصل نموده مصدوقه لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و یدہ التي یمسک بها ان دعائی اجبته و ان سئلنی اعطیته و ان سکت عنی ابتدأته ظاهر و نمودار شود هر چند سلطان وحدت ظاهر شد لکن احکام کثرت بتمامی از میان رفت (نرفت خل) و ذکرى برایش باقیست چنانچه بآن اشاره نمودم سابقا و این آخر مراتب طریقت (علم طریقت خل) است بتمامی احوال آن و جملگی اوضاع آن و مبدء ظهور محبت که مستلزم احراق جمیع ما سوى (ما سوى ظ) محبوبست و در نزد اتمام این مرتبه و انجام این درجه سر علم حقیقت هویدا شود و دیدار جمال محبوب پدیدار گردد

پس اشاره بان مقام بعد از فقره ثانیه فرمود (فرموده خل) : *حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة چون کثرت باین انجام رسد و نظر متمحض در توجه بجانب الهی گردد پس ابصار قلوب حجابهای نور را از میان*

برداشته تا مصدوقه اطفأ السراج فقد طلع الصبح نمایان و آشکار گردد و چون دیدهای دل بحسب مقامات مختلف و متفاوت در شرافت و لطافت و غلظت و کثافت میباشند پس در نزد توجه و التفات بدیده اعلی حجاب دیده اسفل منخرق (منحرّف خل) و منکشف گردد پس در نزد بصر حس مشترك و دوام التفات بآن عالم و مشاهده حجب برزخیه از احوال عالم هورقلیا و جابلقا و جابلصا حجاب ذهب و حجاب فضه منخرق (منحرّق خل) و پراکنده و باطل گردد و بالکلیه فراموش شده التفاتی (التفات خل) بجانب او نشود پس چون از آن عالم برتر آمده در نزد حجاب الماس و دوام التفات بسوی عالم جوهر هباء و مشاهده سرّ واحد ساری در عالم اجسام و اجساد و صور و اشباح بدون ملاحظه حدود جسمیه و مقادیر شبیه حجاب زیرجد از میان برخیزد و عالم صورت مقداری از نظر غایب شود و آن حجاب منخرق گردد بدیده التفات بجوهر هباء و هیولای اولی و اسطقس اول و چون همت را عالی کرده از آن عالم جست و از آن منزل سفر اختیار کرد و در حجاب یاقوت قدم گذاشت و مشعوف مشاهده اهل آن عالم شده پس حجاب الماس از میان برخیزد و بالکلیه آن اطوار فراموش شود ناظر بسرّ ابداع ثانی در عالم جسمانی شده از حدود و اوضاع نگاره گیرد و چون بقوت سیر از آن عالم نیز در گذشته (درگذشت خل) و آن حجاب را منخرق نموده در نزد صعودش بحجاب اعلی حجاب زمرد بالکلیه آن حجاب ثانی یعنی حجاب یاقوت و انوار ظاهره در آن عالم در گذشته فراموش نماید پس از عالم شهادت بالکلیه در گذشته بعالم غیب قدم گذارد و آن حجاب یعنی حجاب زمرد اول درجه عالم غیب است لیکن مقام تفصیل آن عالم و مرحله کثرت و نهایت ظهور مقامات غیبیه و چون از آن عالم برتر آید و از آن حجاب قدم بالا گذارد و بحجاب عقیق اصفر رسد و بدیده بحر خزانه دوم قلب نظر کرده بالکلیه خرق حجاب زمرد نموده در عالم ارواح آساید و چون از آن درگذرد بحجاب درّ رسد و از آن جمیع حجب سفلیه را خرق نموده در مقام قاب قوسین بحسب مقام خود مأوی سازد و دائره اولش بآخرش منتهی شود ظاهرش بیاطنش متصل گردد و چون خرق این حجاب کند بحجاب کبریاء نگرد و کبریاء الله را از پس آن پرده مشاهده نماید پس این (آن خل) حجاب را نیز خرق نموده بحجاب عظمت وارد شود و از مشاهده انوار عظمت خوف بر وی غالب آید و تمامی اعضا و جوارحش از بیم حق لرزیدن آغاز نماید پس از این حجاب بحجاب جلال درآید و خود را مضمحل و نابود دیده از خوف در گذشته رجا او را غالب آید و مقام تسلیم و رضا برایش ظهور نماید پس از آن حجاب بحجاب قدس درآید و حق را سبحانه از کل ماعدا تنزیه نماید بجهت مشاهده و عیان نه بتعبیر (تعبیر خل) و تبیان پس از آن وارد حجب اسماء شود اول حجاب آن حجاب علی عظیم است و در آن سرّ استعلاء در وی ظاهر شود پس وارد حجاب رحیم شود و در آن سرّ فضل در وی آشکارا گردد پس وارد حجاب رحمن گردد و در آن سرّ اعطاء کل ذی حق حقه و السوق الی کل مخلوق رزقه هویدا گردد و در آن حجاب مبدء اسماء متقابل و منشأ تفصیل و ظهور احوال و اوضاع شود پس قدم در مقام اسم اعظم گذارد و در آن حجاب سریا ابن آدم اطعنی اجعلک مثلی اقول للشیء کن فیکون و انت تقول للشیء کن فیکون انا حی لاموت و اجعلک حیا لامتوت ظاهر گردد و آن اسم مبارک الله است که جامع کل اسماء و مهیمن بر جمیع مسمیات و صفات و اضافات است و آن معنی اسم علی است چنانکه (چنانچه خل) در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام بسوی آن اشارت رفت که اسمه العلی و معناه الله و این اسم مبارک موصوف کل اسماء و مدلول کل صفات و سمات و حقایق و اسرار و اضافات است و چون از این حجاب قدم بالا گذارد و باین حجاب (حجب خل) جمیع حجب علویه و سفلیه نوری و ظلمانیه خرق نموده اسم (وارد اسم خل) مبارک هو شود و در آن مقام اضافات و اشارات و انحاء تعینات را از خود سلب نموده متمحض در رتبه اسمیت و متفرد (منفرد خل) در مقام صفتیت گردد پس ظهور اسم جامع اعظم کلی (کل خل) در وی پدیدار شود و وی را از خواب بیدار کند و آن بیداری را خواب در عقب نباشد و آن روز را شب متعاقب نشود پس چون از این حجب

مذکوره در گذرد و این پردها (پرده خل) را از هم درد بمعن عظمت رسد و آن مقام نور ابتداعی است که باو حق تعالی برای خلق تجلی فرموده و آن (آن حجب خل) تحت حجاب عز (عز و خل) قدس است و از نور عظمت بمقدار سر سوزنی چون برای حضرت موسی علیه السلام ظاهر شد فك الجبل و خر موسی صعقا و آن نور یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود چنانچه جناب امام جعفر صادق علیه السلام تصریح بآن فرموده در بیان معنی کرویین : انهم قوم من شیعتنا جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علی اهل الارض لكفاهم فلما سئل موسی ربه ما سئل امر رجلا منهم تجلی له بقدر سم الابرة فك الجبل و خر موسی صعقا ، و این مقام وصول شخص است باول مقام ذات و حقیقت خود و مشاهده اول ظهور حق بحکم محو و صحو و رتبه اول نظر است بسوی سر باطن توحید و قدم گذاشتن در عالم ما لا نهاییه له (لا نهاییه له خل) پس چون در این مقام باشد در اول نظر بجانب آن عالم بمقدار سر سوزنی پیدا شود یعنی از مثل سر سوزنی نظر بآن عالم وسیع و فسیح اندازد و چون نظر قوی شود فرجه زیاد شود تا مانند قطاع اصغر گردد و از آن نیز فراختر شده همچو دایره صحیحة الاستداره گردد و از آن نیز برتر آمده کره ظاهر شود چون نیک نظاره کند و نظر را دائمتر نماید کره را عین محور و محور را عین مرکز و مرکز را عین قطب و قطب را عین دایره و دایره را عین کره ملاحظه نموده ظاهرش عین باطنش و باطنش عین ظاهرش و در آنجا سر هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن پیدا و آشکارا گردد پس عالم محو پیش آید و مقام سکر ظهور نماید و رتبه فنا پیدا شود و از خود بخود بیخود شود و در آن بیخودی عین باخودی و در آن محو عین صحو و در آن فنا عین بقا باشد یعنی در وجدان خود را فراموش کرده بتمامی حق بیند چون (و چون خل) جهت انیت و ماهیت که منشأ تماسک است بالکلیه زایل و فانی شود آن سالک از ایستادن و نشستن عاجز آمده بر رو در افتاده بیهوش شود و علامت محو اهل حق این (آن خل) است که بر رو در می افتند چه در آن زمان در تحت عرش الهی ساجد و دیدار جمال محبوب را شاهد میباشند و آن عالم عز (عز و خل) قدس است و مقام توحید حقیقی است و معلق و بیخود در آن عالم ارواح ماست یعنی ذوات ما آن روحی که حق تعالی بآدم علیه السلام وحی کرده فرمود : یا آدم روحك من روحی و طبیعتك خلاف کینونتی ، و آن روح از روح الله و روح الله ظهور الهی است بر وجه قیومیت و در حین نظر آن روح بعز قدس و مقام سبحان ربك رب العزة عما یصفون در مقام توحید حقیقی است و از جمیع علایق و اوصاف بری و تمامی توصیفات منزّه و مبرا که کمال التوحید نفی الصفات عنه

و اشاره بسوی این مرتبه است بحسب ترتیب قوله (ع) : و تصویر ارواحنا معلقة بعز قدسك و عز قدس اشاره بتزّه و تقدس آن مقام است از جمیع صفات و جهات و حدود و اضافات و اعراض و کثرات و قرانات و اوضاع و احوال و اعتبارات و انحاء تمایز و عزت اشاره بامتناع آن مقام است از نیل و اتصال بحسب ذات و حقیقت و ادراک اوست بحسب صفت و آیت یا اینکه تعزز و تمنع آن مقام است از اینکه شایبه کثرت در او راه یابد یا صحو و شعوری و ادراک (ادراکی خل) و خودبینی در او ظهور نماید و باین مقامات اشاره کرد شیخ ابوالقاسم سهروردی در قصیده لامیه خود :

جاءها من عرفت یبغی اقتباسا وله البسط و المنی و السؤل

فتعالت عن المنال و عزت عن دنو الیه و هو رسول

و در این مقام کلام بسیار است و قصه بیشمار لکن نحوشی اختیار میکنم و باین اشاره کفایت مینمایم و بجانب شاه صاحب اطال الله بقاء معتذر میشوم عدم بسط مقال را از چند راه یکی و آن عمده و اعظم است اختلال حال و بلبال بال و عدم اجتماع حواس و زیادتی معاشرت با مردم که همچون سم قاتل بالکلیه حیات روحانی از این

بخت برگشته برده دوم غلبه جهل و شیوع جهال و معاندین که مترصد (مترصدین خل) حجت و تمسک چیزی که باو باب افتراء را مفتوح کرده باطن نحس (نجس خل) خود را ظاهر سازند با اینکه این کلمات فارسی است و بفهم نزدیک است سیم تنگی لغت فارسی است و عدم احتمالش معانی دقیقه و اسرار منیفه شریفه چهارم عدم احتمال مردم چه آن مطالبی است کشفی خارج از کیفیات و حدود و عوارض و مقدمات و نتایج و انس مردم نیست الا باین امور و هر چه بجز این است محمول بر جهل و سفاقت دارند هر چند معاند نباشند (نباشد خل) پنجم عدم اقتدار بر تعبیر (اقتدار تعبیر در خل) بسیاری از مطالب و آن دلیل عدم اذن در اظهار است ششم عدم تمکن از تعبیر بوجهی بلکه استحاله آن و قد قال مولینا علی بن الحسین علیهما السلام : لا تتکلم بما تسارع العقول فی انکاره و ان کان عندک اعتذاره ، و السلام علی تابع الهدی و من خشی عواقب الردی با اینکه در آنچه نوشتم اشاره بکل مراد است و تمامی مطالب از این حاصل میشود چون نیک تامل فرمایند و بدقت نظر کنند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قد فرغ من تسویدها منشأ فی الیوم الآخر من شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۳۶ حامدا مصلیا مستغفرا